

خطی «فهرست شده»
۱۲۵۴۴

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

بازدید شد
۱۳۸۵

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

۱۱۳۴۶

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب در نقطه

مؤلف

موضوع

شماره قفسه ۲۷۹۲

۸۸۴۵

۱۰۲۵۰۴۴

شماره ثبت کتاب ۲۷۹۰۴

۱۰۵۵۳۷

کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
کتاب در نقطه
۱۱۵۴۴

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رقم در نقطه

مؤلف

موضوع

شماره ثبت کتاب

شماره قفسه

۲۷۹۲

۸۸۴۵

۱۲۵۴

۲۷۹۰۴

۱۰۵۵۳

۱۱۳۴۶

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب رقم در نقطه

۱۲۵۴۴

کتابخانه ملی در قزوین



۱۱۰۰
۱۱۰۱
۱۱۰۲
۱۱۰۳
۱۱۰۴
۱۱۰۵
۱۱۰۶
۱۱۰۷
۱۱۰۸
۱۱۰۹
۱۱۱۰

خطت علی



کفر فی الزیغیون

الضیاع مع لغز

سید الشهدا

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
انما نكتب در علم نقطه و مل که هر ش فی منسوبت چنی ابرجت
مغفرت ۲ بنور ۲ نطق در طول و عرض پیدا شود و روایت
کنند از حکما و اویلی که علم نقطه ان علمست که بر انبیا علیهم السلام آمد
است و حکما این علم را بر فرشتگان و بر مردم پوشیده داشته
اند تا برست هر جاهل و نا امل نیفتد که این اسرار حق است
و هر کس که این علم را نزد کیفیت این علم رسوز است زیرا که طایع
را در اشقین گنه کار هر کسی بود و نه هر کس از اشرف تواند کرد تا
از استادان نیاموزد و هر کس که این علم از خود بگوید حق سبحانه
و تعالی از وی خشم کند و زیرا که این جوهر است و علم نقطه علم
العرفت و باید که همان که طایع مناخر بداند و طبیعت فاضله
بر اند که ان خانه چه طبیعت دارد در ان خانه در مقام چه فعل کند
و چه و چه باشند و چون معلوم شد که هر نقطه که در میان حاضر
هر یکی را نشین است یعنی خانه اصلی و در نزد خانه فاضله این را

حرکت بر شش نوع است اول حرکت طبعیه که بر جنبه نقطه را
جدا بخانه میل باشد بوی که از خود از ان میان و دفع و دیگر حرکت
تسویه خوانند یعنی جنبش از ان منوری بود و چون در دو آن است
در خانه خاک یا خاک در خانه یا در این حرکت بطبع باشد بلکه با
بوده و این دو حرکت را که با و کردیم به هر یکی از جدا کاره کلی است
چنانکه گفته اند **الکلی و الایجابی و الایجابی و الایجابی** پس
بدین بسبب حرکت از ادی نقطه را بر سعادت و سلامت و منک صلا
دلی است و البته بر عکس اینست حکم کن بر چهار نوع دیگر است که فی
که نقطه که در میان حاضر شود از خانه که آید که در ان نشین دارد
و از میان بنانه دیگر وقت و باز در ان خانه بعضی حرکت کرد
باید و اگر حرکت کرد و او را دو انتها باشد یکی در طول و یکی در عرض
یکی از سکون خود سکون بخود یعنی چنانکه از نقطه که بر خانه او
شماره دبی که نقطه خاک در هر خانه خود یکی باشد شرات چنانکه
در هشتم بود یکی بود و در چهارم جزوی اما جوی انکس و اما جوی
نشان داشت که این نقطه خاک انکس است که بر جوی نشین شود
با انکس و نکوس بود و چون نشین شود بعقل عقله بود و دیگر طایع

را برین قیاس کند اما باشد که این حال در طول انیس بود و در عرض
 غیر انیس بود و عرض غیر انیس که بر این نوع حرکت بر این نوع بود که اول
 به یکدیگر و ازین سبب شود و باشد که اول سبب باشد و این سبب شود و از این
 انقلاب خوانند بر حسب که درین نقطه از حال حال یکدو که نقطه
 جوه آمده و در رفت و در گرام خانه خستنی شد و بلکه این شکل از انحال
 ثانی که در این حال طالع شود باز گشت و نقطه طبع دارد و در صورت
 دهد و در دو جهت و در نقطه در این بر **۱** یا **۲** یا **۳** یا **۴** یا **۵** یا **۶** یا **۷** یا **۸** یا **۹** یا **۱۰** یا **۱۱** یا **۱۲**
۱ و هر خانه علوی یا یکی خانه سفلی در حکم حرکت از این خانه کند
 و **۲** یا **۳** یا **۴** یا **۵** یا **۶** یا **۷** یا **۸** یا **۹** یا **۱۰** یا **۱۱** یا **۱۲**
 و در خانه **۱۳** یا **۱۴** اما قاضی و حکم سطلی است ان نقطه است
 که در خانه میگرد و چون که اکبر در برج میگرد و چون رسوبی
 که در طبایع میگرد و هر گاه که سطلی فکال می باشد و گاه که سطلی
 آب و گاه که سطلی همو و گاه که سطلی آتش و اینها از حالت
 نقطه **۱۵** از **۱۶** سطلی که در این می آید هر یکی نامی بر این است
 چنانکه اگر **۱۷** در بر این طالع شود و یا در و در این سطلی شد
 هر از این سطلی بر این بود و طالع نقطه در **۱۸** و در این حال ماضی بر

و اگر در **۱۹** و در این حال آینه برسد و اگر **۲۰** و در این حال برسد و اگر
 است و اگر **۲۱** و در این عاقبت حال می برسد و اگر **۲۲** و در این
 از اجنس برسد و اگر در **۲۳** و در این حرکت و اگر **۲۴** و در این حالت
 سطلی آینه و اگر در این و از این و عرض و عرض می برسد و در هر
 نقطه که صورتی باشد یکی از گشته و یکی آینه و یکی که در جوه ندر
۲۵ و در این حال نفس از گشته خرد و در هر از آینه و در حال از هر
 بود و عاقبت سطلی آینه و این زمان بر نقطه ای روش **۲۶** و در این
 شود که در نقطه ای او در گشت اند و هر یکی از دیگری نفی گشته
 می کند و اگر یکی از دیگری را در پیش و پس آید تا حکم نهادن
 یکی به یکی بازی شود و از حال که برسد در این نقطه مثل هر که
 او این زمان نقطه بود که گفته شد در **۲۷** و در این زمان **۲۸**
 در این تایید از گرام خانه است اما **۲۹** به این که حال از هر **۳۰**
 یکی ماضی است و حکم نقطه ای ماضی را یکدیگر از این طالع که در این
 بر نقطه ای حال آینه می کند و می کند اما ماضی المذکر را از این ماضی
 عاقل که گشته نکره اکنون **۳۱** و در این طالع که در این است و این
 و این را بر این سطلی آینه و در این طالع که از این سطلی نقطه

123

سیر کیم فی الزمان کور است و احراز اینجا است **انوار کتاب**
نقطه که از اشبه نام که در کتب جی از وی بگوشه است
در بحث **۲** بقوت **۳** بنور **۴** بظلمت و این جمله در طول
و عرض پراشود و از ایران و سکن او هم این نقطه رو به چنگ
آحاد و عشرات و مئات و الوف که در آن اوج **۵** که عدد
بطبع نقطه و باید دانست که جمله موجودات از کون و فضا و از
۶ مباحث بودن نیست چنانکه که اگر کسی این طایفه را از عالم
چی بزمیند و در استق این علم را این علم بزمیند است و
از اسفل که در کتب تا در احاطه بزمیند و احاطه در فضا و در
اما عناصر جبرز باید که با هم میآید و تا اوست بکای هر است
میکنند می شنید و میوزن بکای رود است که جمله اشیا بر آن بکایت
است که چون در افق قرار شود و فضا و افق و شمایه سفید و سفید
شمایه بکای را بر اندوز باید دانست که عناصر که از ایران
نموده که در مرکز خود چون شرق و غرب و شمال و جنوب میگرد
که از مقام فرشتگان متعلق شود انما هم میگرد و در فضا و در یک
حد ممکن باشد چنانکه که او را چهار نقطه است بکای دیگر را

بہار

بیرون می رود و عاقبت آن کار بر می آید و اوضاع کنی از آن کار آید
و برودن اولی آن که قهق در دست است در هر کار تا حفر اولی آن که
این نقطه می آید و در چهارم خاک کشند و دولت بر ملاک کشند اما اگر **نقطه**
ناری بر **م** شتهی شود و یا آنکه طالب بخیزی مطلوب یعنی از آن
کار تمام شود و کسی او را سببی شود و کار تا را حسب آن که در
اگر **م** آید اینجا ضعیف بود و در وقت اما قوی بود در هر یک که
آنکه بی آن خود رسیده باشد و هر چه می خواهد که در آن است
و میکند و همچون عاقلی است که عیثوق خود رسیده است و کار
از قوت بفعول آورده اما او را مخالفت مزاج باشد و طبع وی
کند بر ضعیف و بر خور از اهل باید که در این نقطه در چهارم
و دیگر دو آنکه رود و محضت باید و اما اگر **نقطه ناری در**
و در همچنان بود که آتش در میان شک و آهین پوشیده باشد
و او را فعل قوت باشد **الا و** و **و** و **و** که این که در وی
کند او را در قوت خانه دهند و در به بفعول و آن در نقطه
هو بود که خانه از شکلی که کند پس در قوت باشد و دلیل کند
بر نیت نفس و سال بود و در کار تا و عاقبت آن خود بود

[illegible]

ایمانی

اینجا مایل اند که می افتند و تیر خزانند و در علوم عالی در دهان
 و منطق و جدول و بانک داشتن و محکم تضادلات کنند و اگر
بند درین خانه بیلد کلی امور بجماله رسد و صاحب خردمان
 بیلد و اگر نقطه ناری در خانه **ب** کشی شود دلیل کند که بوی
 بدست آرد از انواع ملکوب و خردین عقابان و زکافان و
 شد و اطلاق محسوس و پرده رفتی از غم و نقطه ازین
 خانه مطلوب بر و نیست و خانه زیر دست و مطلوب متصل است
 اگر سود ازین کم شده یا در دیده او خیزد رساند بلی
 برده بچند و اگر در اینجا نقطه سحر باشد آنرا حاصل شود و اگر ^{نقطه}
 نارسوز باشد حاصل شود و اگر نقطه آبی بود او در شیرینی
 ناکامی و یا خدای می رسد است و بیجا نشد و اگر نقطه های
 بود آنرا در زمین مد خون بیلد و اگر محسوس را این حال بود ^{حاصل}
 نور شایع و اگر کرمه را این حال بود دریندی افتاد و اگر
 خطی بجای نقطه فارا طلب کند جهانی اگر نقطه ناری در دیده
 از جانب مشرق و اگر نقطه فایک باشد از جانب جنوب و اگر
 مابین چنین اودن آورد و آن صری بخدی صحت رسد که پیش

که باز در آن قایم باد
و از این صورت سر
نزدیک است و
اشیا معلق و در
افکال دارند
حمل در آن
نیز برعکس گفته و
وجود نام و خبر نام
و بهر و این فای
و چون مسافر
که از حبس و زند
وید کند بهر یک
خامی عالی دیر
است و در عید
که جمع شوند و در
وجه طالع که اکبر
و نمودن و خواب
و نکات فاطمه است
ایند در باب
باید دانست

زیر

برای ناری هست و الافاضه عدم ناریست و این خانه سیرما
تعلق دارد و آن نقطه اینجا بود یعنی آن دو چون فرد و یک
در کان و یست و زو و ثقه و می نس و سعدینها و کارهای
پوشید و فزونی که در او می بین جمله دلیل بود و نقطه
ناری را در این خانه مسکونت نمیکند چون این سینه
بلور و نیکو زمین که در او بود و سینه بود و دلیل کند
برها و کارهای ناری و دلیل او واضح بر کفها
خوابها و کارهای که در زیر زمین میزند و برهای تاریک
نقطه تاریک بود و در اقصای و ماهیاب دلیل کند
و بر چشمها نشستن و خانه های روشن و برینها سرد و خنجر
و سوار از ریج بود که در خط بود و دلیل یک دلیل نسبت
ناری که بر او بود و آن **فیض الافاضه** بود که بود و آن نقطه
علوی ای بود و فرخ بود و دلیل بر یکین لکه و بر که
حیلت و چون نقطه سفیدی بود و در زمان روی پوشی و دلیل
و که آنس با فاک بود چون عقد زن حامله دلیل بود و آن نقطه
ناری **۱۲** بود و زن در تنه میزند و آن نقطه ای و خالی بود و زن

۱۰ نقطه نقطه و شش
 که خط کشیدند و شش
 بنشیند باز در دوازده که ربع است که شدت
 تعلقات و در دوازده صفت دارد و خصوصاً
 به راس و اجزای دوازده که یکگاه این
 شکل خاص است که شش نقطه که یک
 در بعضی صفت بیاید و در بعضی
 و در خانه دوازده و در
 و از ضرب دوم و در نقطه خانه دوازده
 خانه دوم و در نقطه خانه اول یعنی
 این بنشیند خانه دوم که یک
 در میان به خود در خانه دوازده
 بنشیند و در یک خانه دوازده
 و در خانه نال ظاهر شد و در خانه
 و در خانه نال ظاهر شد و در خانه
 و در خانه نال ظاهر شد و در خانه
 و در خانه نال ظاهر شد و در خانه

دخترینه بود حیوان از دیگر را همین قیاس کند و حق و طایفه
درین خانه باید چسبن و عرض در طول در اول و سبکی و سنگینی
و بوی و رنگ در ۲۰ صفت و شکل در ۲۰ قدرت و قوت در ۱۰ وجود
و مزه در ۲۰ اما چون جوهر نقطه زمین بسته است از زمین
در اتم زمین را طالب بیشتر تا فعل جز با او رساند و او را
نیز حرکت و حرارت از بند سکون از دست باز ماند تا او نیز
بیکر جانب بسته نشود و بیکر جانب کشد و چون آب
بر نقطه هوا را این خانه چنانست که آتش را خانه آبی یعنی
سیر بر سبب ستری بود و این نقطه در قوتش در فعل
خوف را بداشت از خاک و خاک را بطین گردانید و چون
تا خاک نیز از حقیقت هوا بیانش کرد و هوا سیر و این
علامات در ذات افعال پدید است و آتش نیز آب را
بهمین طالب است اگر چه آید از زمین بودی که در اتم
عقده است میان آتش و آب همه آیهای عالم مستحکم گشتی
و هوا سخی شدی و تولید نبات و حیوان بودی و در این
کجای دانند که زمین آب بر دو بایکدی است و هوا اگر از زمین

۹۰

و این خانه باید چسبن و عرض در طول در اول و سبکی و سنگینی
و بوی و رنگ در ۲۰ صفت و شکل در ۲۰ قدرت و قوت در ۱۰ وجود
و مزه در ۲۰ اما چون جوهر نقطه زمین بسته است از زمین
در اتم زمین را طالب بیشتر تا فعل جز با او رساند و او را
نیز حرکت و حرارت از بند سکون از دست باز ماند تا او نیز
بیکر جانب بسته نشود و بیکر جانب کشد و چون آب
بر نقطه هوا را این خانه چنانست که آتش را خانه آبی یعنی
سیر بر سبب ستری بود و این نقطه در قوتش در فعل
خوف را بداشت از خاک و خاک را بطین گردانید و چون
تا خاک نیز از حقیقت هوا بیانش کرد و هوا سیر و این
علامات در ذات افعال پدید است و آتش نیز آب را
بهمین طالب است اگر چه آید از زمین بودی که در اتم
عقده است میان آتش و آب همه آیهای عالم مستحکم گشتی
و هوا سخی شدی و تولید نبات و حیوان بودی و در این
کجای دانند که زمین آب بر دو بایکدی است و هوا اگر از زمین

جوهر نه زمین آب را در آب لیکن آتش را بر زمین وضع آورد
و از زمین بود و با هم آتش را بر زمین بسته است و چون
تولدی باید و عالم آبادان می باشد و اینست حکم نقاط و
خاصیت آتش که نموده برین قیاس حکم کند تا خطای
نیفتند **باب ۲۰ حکم نقطه هوا** چون نقطه هوا را
چنان بود که دی با دمای مستحق باشد که در جای آتش
کرده اندی تا هوا باشد چون سخی نفس را از آتش می نماید که
در میان گرم و سرد می کشد و در نفس خودی مراد است و لیکن
بر کسی مزاج و فکر و گوشت اپنی خلق است یا غنی دارد و هیچ
بدی هم بود که عقل تر از آن یا طالبی که مطلوب است
بدی قوی و از مردی بود و هر که بر خاکانی نسبت دارد
یا بر کرادان بود اما از خاک خود بخلاف دیگر امتداد بود
در هیچ بود و از دست که بصورت و دست بود اما بفعل
و شوق بود و دشمن بود که از بر روی او جز در با او هم گام
و او ازین هم گام را می نماید و با هم تری کشد و آن یا او
سبب کشوی باشد زیرا که هوا مستقل خانه در یک است

و این خانه باید چسبن و عرض در طول در اول و سبکی و سنگینی
و بوی و رنگ در ۲۰ صفت و شکل در ۲۰ قدرت و قوت در ۱۰ وجود
و مزه در ۲۰ اما چون جوهر نقطه زمین بسته است از زمین
در اتم زمین را طالب بیشتر تا فعل جز با او رساند و او را
نیز حرکت و حرارت از بند سکون از دست باز ماند تا او نیز
بیکر جانب بسته نشود و بیکر جانب کشد و چون آب
بر نقطه هوا را این خانه چنانست که آتش را خانه آبی یعنی
سیر بر سبب ستری بود و این نقطه در قوتش در فعل
خوف را بداشت از خاک و خاک را بطین گردانید و چون
تا خاک نیز از حقیقت هوا بیانش کرد و هوا سیر و این
علامات در ذات افعال پدید است و آتش نیز آب را
بهمین طالب است اگر چه آید از زمین بودی که در اتم
عقده است میان آتش و آب همه آیهای عالم مستحکم گشتی
و هوا سخی شدی و تولید نبات و حیوان بودی و در این
کجای دانند که زمین آب بر دو بایکدی است و هوا اگر از زمین

در اثر این است که در ششها این منوش است و محاربات
 بزرگ طلبند یا نصب در این جود و نیز در این که میانه
 این منوشی باشد متفرق شده باشد و هم چیزی را باز میطلبند
 و لیکن حال این نقطه چنانست که یک روی طالبیت و یک روی
 مطلوب چنانکه مطلوب این است و او در خانه او روی دیگر
 طالبیت و جزوی طبعی از آنکه خارج هوا از آب بود است
 که بواسطه هوا است که آتش میزند برین سبب طالبیت را
 و مطلوب یکدیگر او می دهد و می رسد یعنی از آب یکدیگر و آب
 می رسد تا آن حد که آب بر خط آتش رسد که مقام طالبیت
 پس چنین که طالب یکدیگر رسیده باشد و طالب جزوی و روی
 و این کلی او را می خرد باشد و اگر **نقطه هوا در** شش بود
 و لیکن بر حسب هوا و مال برست آمدن و این طلب بسیار
 اما قرض یکس بتوان دادن و جزئی بدو نیست و نتوان
 نش میزد که باز پس نرسد اگر **نقطه هوا در** شش بود
 یعنی در مطلوب پس اتصال گردد بدو یعنی در تفرق آرد
 بدو یعنی اگر از کیفیت این حال برستد این نسبت که است

بنابر

و این نسبت را باید که در ششها این منوش است و محاربات
 بزرگ طلبند یا نصب در این جود و نیز در این که میانه
 این منوشی باشد متفرق شده باشد و هم چیزی را باز میطلبند
 و لیکن حال این نقطه چنانست که یک روی طالبیت و یک روی
 مطلوب چنانکه مطلوب این است و او در خانه او روی دیگر
 طالبیت و جزوی طبعی از آنکه خارج هوا از آب بود است
 که بواسطه هوا است که آتش میزند برین سبب طالبیت را
 و مطلوب یکدیگر او می دهد و می رسد یعنی از آب یکدیگر و آب
 می رسد تا آن حد که آب بر خط آتش رسد که مقام طالبیت
 پس چنین که طالب یکدیگر رسیده باشد و طالب جزوی و روی
 و این کلی او را می خرد باشد و اگر **نقطه هوا در** شش بود
 و لیکن بر حسب هوا و مال برست آمدن و این طلب بسیار
 اما قرض یکس بتوان دادن و جزئی بدو نیست و نتوان
 نش میزد که باز پس نرسد اگر **نقطه هوا در** شش بود
 یعنی در مطلوب پس اتصال گردد بدو یعنی در تفرق آرد
 بدو یعنی اگر از کیفیت این حال برستد این نسبت که است

بجز رسد بجز این نقطه بجز این بود و در بعضی از این است که این است
 که نسبت این کار از هر دو طرف و باز ماند و در بعضی شش
 او برسد و در اثر و اگر نقطه بر تمام و اولی باز کرد و کار را
 بحسب ما کرد و لیکن بود که از او در شش یعنی از او برسد
 و این خانه تقوی معلوم است بود و خانه انفالات جزا است
 از جهت خود را برسد و لیکن در این کار استی میکند و در بعضی
 می نماید سبب نقطه مان و لیکن نقطه هوا را می کند تا بعضی از
 که در سبب حاجتی او را می نماید که سبب نکند که از کار باز
 ماند انون بنکر که نقطه هوا این خانه فخران و در این است
 چه سبب آن آب هوا می رسد یعنی از آب هوا از این برسد
 این نقطه را ماده می رسد و ام اموا و خانه انفالات
 نیز بر بعضی هر چند برسد از سبب و در این هم خوانده
 و قارب که نسبت بر جود و در این حالات این از این
 نقطه میگزیند و در خانه هوا ماده سبب بر سبب در این نقطه
 و خانه پس حدی خانه و این نسبت بر سبب و در تفرق آرد
 و کارهای فاحش کردن و لیکن دلیل که برستد این بدان گونه

و این نسبت را باید که در ششها این منوش است و محاربات
 بزرگ طلبند یا نصب در این جود و نیز در این که میانه
 این منوشی باشد متفرق شده باشد و هم چیزی را باز میطلبند
 و لیکن حال این نقطه چنانست که یک روی طالبیت و یک روی
 مطلوب چنانکه مطلوب این است و او در خانه او روی دیگر
 طالبیت و جزوی طبعی از آنکه خارج هوا از آب بود است
 که بواسطه هوا است که آتش میزند برین سبب طالبیت را
 و مطلوب یکدیگر او می دهد و می رسد یعنی از آب یکدیگر و آب
 می رسد تا آن حد که آب بر خط آتش رسد که مقام طالبیت
 پس چنین که طالب یکدیگر رسیده باشد و طالب جزوی و روی
 و این کلی او را می خرد باشد و اگر **نقطه هوا در** شش بود
 و لیکن بر حسب هوا و مال برست آمدن و این طلب بسیار
 اما قرض یکس بتوان دادن و جزئی بدو نیست و نتوان
 نش میزد که باز پس نرسد اگر **نقطه هوا در** شش بود
 یعنی در مطلوب پس اتصال گردد بدو یعنی در تفرق آرد
 بدو یعنی اگر از کیفیت این حال برستد این نسبت که است

۱۱۱

و از آن صاحب خبر و دست و نقل و سوز دیگر دیدن شد
 و فرستادن بیک و رسولان و نامه و پروان آوردن جوهرها و کا
 ریزها و زینت خون در تختان و فکر تماشای دقیق و صنایع و طایف
 این جمله کور را بشکر بود و از این همه برور در دیار وری بود و
 سببی از زبان عظیم بیکوست خاصه که راست جب استاده
 باشد و از جانب غرب به یقینی حاجت روا شود و ادبی
 توقف را گیرد و میالفت نمایند در کارهای دیوانی و غیره که
 سعی در آن کار صاحب خبر نظام رسد تا آن نقطه خواهد
 شدنی بود نقل و سفر و بیعت آورد از مکان و از وطن
 دور افتد و بر بی در اسباب و اموال آنرا از دست بکشد
 راضی صاحب خبر بود و فرستادن دیدن او را از هر زمان و دنیا
 و خریدن خانه و پیشا و افکندن را بشکر است اما عاقبت از
 دست بردار و از تمام از بد رجعتی و یا کاری بود و را
 نکتد و او را از سببی از دست و در دفع و در بیعت و در بدست
 و قلعه و از هر بار و لشکر میخانه بگرد و لیکن مردم را نقصان
 کم نکتد اما قحطی آن و از دست رفتن بود و از زمین کباب

五

نقطه مایه بود در شکل دایره که از آن یک خط میخورد و در آن نقطه
کردن و احتیاجی نماند و او در خانه طالب کلی خود را که در آن
طالب علی مطلوب رسیده مطلوب را طالب میوز دارد و همچنین این نقطه
مطلوب کلی و جزوی در خانه نام دارد و خانه هوا و آب میوز
و قدر یکند و میوز الود شوند و نقطه هوا نقطه آب نیز و غذا
و هنر و روزی را ستند و حیات دهند و در هر یک از این
و در اصل رساخته جوهر آب بنام باب و این نقطه را
هوا و نقطه آب هر که این دو نقطه خارج نکند از صورت
رمل بسبب بیاض یعنی این قیاسیست از احوال و خارج نشوند
و نیز با آنکه داخل اند و ثابت میگویند و جوهر **و این**
معنی در خواص **این** گفته شد که این را که خارج نشوند
الا داخل و ثابت از احوال **این** نقطه و اگر این را از صورت
خارج اند اگر فراهند که داخل شوند شتابند شد تا صورت رمل
را از وجود و بعد رمل نشد کمی است از داخل گرفته و این
نیز از این احوال میباشند تا از این جوهر و این احوال عرضی
فراشته جوهری را جوهر و این سراسر را گفته **و در**

(Faint handwritten Persian script)

[illegible]

132

[illegible]

نقطه ارض دارد و او عالم باشد بر مال و ملک و طبع با ارض باشد
 و اما اگر آتش و شمشاد باشد در طبع بخود خورده خلاق است که
 تلف کننده و آتش و برنده است باز خلایق او است
 و لیکن او بر زمین که از حال خود افتاده باشد دلیل است
 بسبب آنکه وجود عدم کسیده است اما اگر نقطه تاری با او
 باشد دلیل کند از سواضع بر تنوعی خضار و خضار و گونا
 گری و شیشه ای و بر ارض تاری عالم وجودی بر زمین که گاه
 در بعضی بود و بر آه و در آن بس که و جای که زول و بر کار و
 و شیشه و سواد و غلامان و بر و نیز دلیل است بر در آن
 که بر سر راهها باشد در شب اما این دو نقطه ای ضعیف
 باشد زیرا که این مقام را عدم خانه خوانند چون آتش بر آتیا
 رسد سرد شود و او را در ظاهر قوی باشد از در باطن چون
 آتش در سنگ و آهن بود و بود در فعل چون چنین بود
 روی را نه فعل باشد خاصه جلد در طبع بود اندک مشخص لازم
 آید در رنگ طبعی که هست انقضی گفته شود تحقیق لازم بر
 سوار و از آنرا از آنجا و در کوه سوید شود یعنی بر

معاذ

معادن بود و نوره و مس و آهن و غیره و این همه از جواهر است
 از این نقطه در زمین پیدا کنند که برودت نقطه صافی در
 مقام باشد چون مرکز بود زیرا که چون حرارت غالب شود و
 مرکز هوا بلند و مشام برشته باشد و آن بخار در آن پیدا شود
 زمین را بجا نهد و بشکافد و در آن آید چون نقطه خاک در
 صورت رمل صفا حاضر باشد چون مانند این دفعه هر آنکه
 یعنی بخار منقطع شود و در زمین باشد و از آنجا بر آید
 و از نقطه مایه ای پیدا کنند چون مانند آن دلیل جبهه
 و در فشان خوش و در کوه و نیز دلیل کند بر آتیا معلوم
 که کلب و دیمیدن مع و زن بکر و زول حمل بود و اگر
 اینجا بود چون نقطه مقصود معلوم شود که بر آن نقطه
 چنانکه خود شود اما اگر خرابی که برای که این نقطه را اینجا
 به حکم دار یکی را این دانستن حکم آن بود که آن نقطه با نقطه
 خانه جمع کند و بگرد که صورت دارد از صورت مقصود
 اگر بوده است در شرق چون غار شیب پس بر آن دو
 از ملک اگر با صفا باشد و حال و دیگر که شدیم طبع هم که

نقطه ارض دارد و او عالم باشد بر مال و ملک و طبع با ارض باشد
 و اما اگر آتش و شمشاد باشد در طبع بخود خورده خلاق است که
 تلف کننده و آتش و برنده است باز خلایق او است
 و لیکن او بر زمین که از حال خود افتاده باشد دلیل است
 بسبب آنکه وجود عدم کسیده است اما اگر نقطه تاری با او
 باشد دلیل کند از سواضع بر تنوعی خضار و خضار و گونا
 گری و شیشه ای و بر ارض تاری عالم وجودی بر زمین که گاه
 در بعضی بود و بر آه و در آن بس که و جای که زول و بر کار و
 و شیشه و سواد و غلامان و بر و نیز دلیل است بر در آن
 که بر سر راهها باشد در شب اما این دو نقطه ای ضعیف
 باشد زیرا که این مقام را عدم خانه خوانند چون آتش بر آتیا
 رسد سرد شود و او را در ظاهر قوی باشد از در باطن چون
 آتش در سنگ و آهن بود و بود در فعل چون چنین بود
 روی را نه فعل باشد خاصه جلد در طبع بود اندک مشخص لازم
 آید در رنگ طبعی که هست انقضی گفته شود تحقیق لازم بر
 سوار و از آنرا از آنجا و در کوه سوید شود یعنی بر

نقطه ارض دارد و او عالم باشد بر مال و ملک و طبع با ارض باشد
 و اما اگر آتش و شمشاد باشد در طبع بخود خورده خلاق است که
 تلف کننده و آتش و برنده است باز خلایق او است
 و لیکن او بر زمین که از حال خود افتاده باشد دلیل است
 بسبب آنکه وجود عدم کسیده است اما اگر نقطه تاری با او
 باشد دلیل کند از سواضع بر تنوعی خضار و خضار و گونا
 گری و شیشه ای و بر ارض تاری عالم وجودی بر زمین که گاه
 در بعضی بود و بر آه و در آن بس که و جای که زول و بر کار و
 و شیشه و سواد و غلامان و بر و نیز دلیل است بر در آن
 که بر سر راهها باشد در شب اما این دو نقطه ای ضعیف
 باشد زیرا که این مقام را عدم خانه خوانند چون آتش بر آتیا
 رسد سرد شود و او را در ظاهر قوی باشد از در باطن چون
 آتش در سنگ و آهن بود و بود در فعل چون چنین بود
 روی را نه فعل باشد خاصه جلد در طبع بود اندک مشخص لازم
 آید در رنگ طبعی که هست انقضی گفته شود تحقیق لازم بر
 سوار و از آنرا از آنجا و در کوه سوید شود یعنی بر

و از این هر دو رشت رشت است که این شکل را حق بخشد است تا بدین
 شهادت چندی از هر جهت داشته شود اما باید که مال او امر
 و نیز از نظر نگاه دارد تا از خطا و خلل محفوظ بماند و در این
 روزگار کسی که در موی این علم میکنند حکم رمل است از صورت
 بیشتر غریب و غیبت آنکه از نقطه حکم بکنند و حکم نقطه مرست
 از اسرار یاری نشاء و نوا و الایات و اولیا و عباد و اولیا
 و دیگر که به دیگر در نزد و دیگر که از این علم حواقیق دارند
 و در اسرار کلی ایضا غشیده بماند و با دیگر این علم را غریب
 دارند و بهر حال بناسوزند که از جمله یاری نشاء است اما
 حوا را اسرار اینها نقطه رخت خود نیز و نقطه ابر و غفوت
 و از رخت و غفوت یا باید و دیگر صورت اینها در صورت
 یا طنی خود است و اگر کسی کیفیت حال خود برسد و صورت در
 ضحیر آید صفت او را بهر اوقات عالم را برسد و از این حال
 خود در اینده و بهر شکل است رشت رمل از این شکل
 نیست در رمل از هر کس بازمین یاد کردیم که اول نقطه آتش
 در ترکیب بطریق فیض روح طبیعی که نقطه خاک است بجهت

و از این

و از این هر دو رشت رشت است که این شکل را حق بخشد است تا بدین
 شهادت چندی از هر جهت داشته شود اما باید که مال او امر
 و نیز از نظر نگاه دارد تا از خطا و خلل محفوظ بماند و در این
 روزگار کسی که در موی این علم میکنند حکم رمل است از صورت
 بیشتر غریب و غیبت آنکه از نقطه حکم بکنند و حکم نقطه مرست
 از اسرار یاری نشاء و نوا و الایات و اولیا و عباد و اولیا
 و دیگر که به دیگر در نزد و دیگر که از این علم حواقیق دارند
 و در اسرار کلی ایضا غشیده بماند و با دیگر این علم را غریب
 دارند و بهر حال بناسوزند که از جمله یاری نشاء است اما
 حوا را اسرار اینها نقطه رخت خود نیز و نقطه ابر و غفوت
 و از رخت و غفوت یا باید و دیگر صورت اینها در صورت
 یا طنی خود است و اگر کسی کیفیت حال خود برسد و صورت در
 ضحیر آید صفت او را بهر اوقات عالم را برسد و از این حال
 خود در اینده و بهر شکل است رشت رمل از این شکل
 نیست در رمل از هر کس بازمین یاد کردیم که اول نقطه آتش
 در ترکیب بطریق فیض روح طبیعی که نقطه خاک است بجهت

و از این هر دو رشت رشت است که این شکل را حق بخشد است تا بدین
 شهادت چندی از هر جهت داشته شود اما باید که مال او امر
 و نیز از نظر نگاه دارد تا از خطا و خلل محفوظ بماند و در این
 روزگار کسی که در موی این علم میکنند حکم رمل است از صورت
 بیشتر غریب و غیبت آنکه از نقطه حکم بکنند و حکم نقطه مرست
 از اسرار یاری نشاء و نوا و الایات و اولیا و عباد و اولیا
 و دیگر که به دیگر در نزد و دیگر که از این علم حواقیق دارند
 و در اسرار کلی ایضا غشیده بماند و با دیگر این علم را غریب
 دارند و بهر حال بناسوزند که از جمله یاری نشاء است اما
 حوا را اسرار اینها نقطه رخت خود نیز و نقطه ابر و غفوت
 و از رخت و غفوت یا باید و دیگر صورت اینها در صورت
 یا طنی خود است و اگر کسی کیفیت حال خود برسد و صورت در
 ضحیر آید صفت او را بهر اوقات عالم را برسد و از این حال
 خود در اینده و بهر شکل است رشت رمل از این شکل
 نیست در رمل از هر کس بازمین یاد کردیم که اول نقطه آتش
 در ترکیب بطریق فیض روح طبیعی که نقطه خاک است بجهت

و از این هر دو رشت رشت است که این شکل را حق بخشد است تا بدین
 شهادت چندی از هر جهت داشته شود اما باید که مال او امر
 و نیز از نظر نگاه دارد تا از خطا و خلل محفوظ بماند و در این
 روزگار کسی که در موی این علم میکنند حکم رمل است از صورت
 بیشتر غریب و غیبت آنکه از نقطه حکم بکنند و حکم نقطه مرست
 از اسرار یاری نشاء و نوا و الایات و اولیا و عباد و اولیا
 و دیگر که به دیگر در نزد و دیگر که از این علم حواقیق دارند
 و در اسرار کلی ایضا غشیده بماند و با دیگر این علم را غریب
 دارند و بهر حال بناسوزند که از جمله یاری نشاء است اما
 حوا را اسرار اینها نقطه رخت خود نیز و نقطه ابر و غفوت
 و از رخت و غفوت یا باید و دیگر صورت اینها در صورت
 یا طنی خود است و اگر کسی کیفیت حال خود برسد و صورت در
 ضحیر آید صفت او را بهر اوقات عالم را برسد و از این حال
 خود در اینده و بهر شکل است رشت رمل از این شکل
 نیست در رمل از هر کس بازمین یاد کردیم که اول نقطه آتش
 در ترکیب بطریق فیض روح طبیعی که نقطه خاک است بجهت

63

کردن که سرست از جمله اراضی است و علم مطلق از اینجا
جستجو که درین خانه که یاد شده شد و این کسی بایستد
انوقت که بصل و خدا ترس و سالک و راه حق بیشتر بماند
سرالها باید داشت و این علم بسیار غزالت اما اگر
نقطه صوری در خانه **۹** آید عظیم بود از هم کارها صذر
باید که نماند و بلا نیفتد و بخورد و محسوس باید بود و اگر نقطه
ناری یا هوایی بود خاص باید و از خون آید و در
را یکو بود و در فایان ظاهر شود و حاصل از نه اگر و اگر عکس
بود این صورت و در آخر و کارهای نهانی آید شود از هر
از و دریل کمتر چونی که در بنیان خانه را حکم نشده باشد
اگر نقطه مای میر کند حکم را این نقطه است **احتمال نقصان**
اگر نقطه مانی در ادل در مظهر شود و دلیل کمتر حال کسی از
سفری رسد یا از غایب و از آن اقلن از تمام یا از ضرر
زنی یا از ضرر خود که چون شود اما اگر در آن صغر نقطه ناری
باشد حکم را کم شده و اگر کش و رفته و در انوش خاطر است
باشد و اگر نقطه هوایی باشد دلیل کند کسی که در ادل خود باشد

[illegible]

درست و عشق بازی کردن و هر چه بزمیت و شادمانی
 و از جامهای نوبیشتن و این همه را بیکو بود خاصه که نقطه
 هوایان را بجا نود حصول ملوک در آن مجلس بود و از طریق
 نوع مذکور که بدین خانه تعلق دارد خود داری بود و اگر نقطه
 خاکی بناید بر اثبات کار با قبض خاطر دلیل بود و اگر با کار
 و بودن حاصل که دختر آرد و اگر با شکر بود و در حقش او دلیل
 بود و بخور و زنزان و لیکن رو در شکر بود و عاقبت
 بخور بود و هر کار با اما اگر مای در خانه **۴** منی بود دلیل
 است از نیر و جاس مای چون غلام و کزک و خادمان و غیره
 برست و حیوان هر دو لطیف و هر چه که بفرود آمد
 و یا کوبی که از آن بکون خوانند و لیکن شاف نورانی بند
 و در امکان بهار سود دلیل که چون نقطه خانه جمع شوند و بخور
 اگر به بیماری که آن بود لیکن عاقبت بخور باشد و عارضه
 از سر زنی و زنی بود و بخور از بانی یا از هر زاین بود
 از دلالت گفت که اگر راه مانده بکشد و از جانب شوی که روی
 بشارت دارد و در آن آب است و آب است و می شود و سبب است

خانه

خانه اما در تو این افزونی بملکات از او زیرا که **۵** نقطه
 از سبب تیراج کلی لازم حاصل آید از طبع و چون طبع
 حاصل آن صفات صفت بند که مادی در خانه لازم آید و از
 دلالت گفته که کسی که از دست بماند چون کزک یا خادمی
 که محل او را دانه بود و از و نشکست و لیکن آن حال در
 غایت بملک روح و این **۶** غایت بودند و دیگر دلیل که
 بر خاکی که حاضر بود و دلیل را از سبب بود و راحت
 رسد و از حیوان ماده بهتر بود و از هر چه داری و نوبت و
 از دریا خور و خدمت از گمان بکشد و در دست سبب
 انگه در خانه بهر آید و اگر نقطه مای منی بود در خانه **۷**
 دلیل که از خانه و زنان و غایبان و روی بکشد و برون
 کسی که از بانی که با و تعلق دارد و در بطن جامه و
 در فیه قدر این همه دلیل بود و نقطه استی سکون دارد **۸**
 می شود و لیست بر آمدن و در کزک سواره کزک روی بکشد
 دارد و می آید و کار را که می کند اما اگر جانم این نقطه در **۹**
 رسد و من از **۱۰** بود در نقش **۱۱** بود و سبب است بر نقطه

نقطه در خانه نفس سایل که عدم الوجود است پس انشائی
و انشائی خانه است برین تکیس روشن شد که مال از دست رفت
طلبند اما اگر نقطه از **۱۰** برود آن مال را بیابند در خانه
و از کسی او برده بپندارند نقطه از **۱۰** برود آن مال را باز
نیابند و هر چه غایب بپندارند بپندارند و اگر همین نقطه از دست
مال خانه **۲** آید هوا آن را بدیست دو درستی و یک نگرانی
هوا یکی تر از آب معلوم شد که آن مال بدست کسی است از نقطه
او یاد است آن یا از گردن یکان دور آن مال یکس را چو کتی
میکنند که بیشتر بیکر در بیست نقطه هوا را در اقل است و آب
هموار آب از وی آید بکون و مال مردان که در مال زنان بار
آید و در نقطه های برین قیاس اکنون گویم که از این صورت **۱۰**
صورت که در خانه می باشد **۱۰** حسب خانه های دگر که چو است
نمایند که انقطه رسد و هر چه ظاهر می شود و هر یکی ضری دارد
و از آن ز گفته شود و چنانکه گویم که **۱۰** در بران آن مرکز
بود یعنی سخن رسد بیک نقطه تاریک از خود یا از نفس **۱۰** بیک
نقطه هوا از مال برسد و بیک خانه که هر یکی خواهر آن بیست

الذی

حکمت مال جوید انقطه ها را آن خارج بد خانه که رسد و در
صورتی که برسد ضایع گفته شد در باب آغاز حکم کند و بعد
و اقل و خارج از در آن آید ضری زیر یک بود بیست نقطه
آب از حرکت بدیده که در حق روشن کند و از آن و هر صحت
کرید و در برین چون و اقل مال آن بیست نقطه را گفت
و غلبه بود بیست و دویست بیست و اقل و بر است و حق
اکنون **۲** در این خانه **۱۰** گفته شد اما چون نقطه از بران
هر یکی در کون خانه باز میگرد و حکم آنها بدان یک دو و معلوم
که از این سوال که هر است و مطلوب و حکم سر و حق از این یکی
خانه که انقطه آید و یکی بدو و سه رسد گفت که از این مال
در دیده بود یا بدیده که گفته و گفت که تمام بود بر یکی و انقطه
بر **۲** و **۳** رسد گفت که بیست و دویست و دویست و دویست
قیاس **۱۰** نخست تاری از کسی می رسد یا از تر یا معلوم
بیک نقطه مانی از سر یا غایبی و چون نقطه ها از بران آن
کمی ایجا رسد و از آن خانه و صورتها و نقطه ها گفته و از
بران **۱۰** آید بیست نقطه هوا از مال یا از بر یکی برسد و از

منابع بر بود و آن صورتها موالبه رود و در آن نوری که فیض
 آنست و طبایع را چون جاست و سرش را از نور از نور ناز
 بهر آب بگذرد و بجا رسد از آن که لکن باز آید و بعضی
 که با زمین رسد هر یک بخود و بسبب اجتماع عناصر بسیطه که است
 میسر و باقی آن اجتماع نور طبایع در هوا ظاهر گردد و بعضی نورش
 بر آن نور در ارض رسد و باز که در قاع زمین نور در آن رسد
 باشد اگر چه لطیف بود و هر که در آن رسد هر که از زمین میسر بود
 که بکم لطافت از ملکات از خارج و بهر آب و زمین میسر
 تا بسبب جرات انواع موالبه و آن نور که در اطمینان است
 میفرستد بسیطه بخوبی تر جوهر را هر یکی عنصری است و نقطه
 های آن است که اگر چه هر معلوم که در جاست و صرف طبایع
 حاصل شده باشد نور غیر از حاصل شده و چون در آن رسد با جواهر
 و ناطق با لاله بود که میفرستد لکن اما بهر که غیر از افاضه میفرستد
 که از این نقطه حاصل میسر یعنی چون هر یک از آن که میسر بود
 آید که از آن رسد و آن نور که فیض الهی است متصل نقطه دل
 است که **۵** است و آن روح است و عقل اگر که بر و این ملکات

باز آن

باری که است سیمانه و کمال دعا بقول الطالوت علوا
 کثیرا و بهر آنکه هر نقطه هر جاست که کثیر از نقطه زمین در خانه
 بلا متصل بود و در طبایع میان هر دو صورت ظاهر است **۵**
 آن نور بود در میان این عقرب است که است و لا اله الا
 طبایع **۵** بود از نور در طبع علامت نوا است و بعد
 در آن نور که بر عالمی دارد و متصل با هر صفت حال بود و اگر
 طبیب است دلیل که بر آن تعاللات بود و اگر چه ملکات
 بر آن عالم و غایب ما و کثرت توقعی طلب رسد و آن نقطه
 ارضی در **۳** مظهری بود و لیلیت بر سید مال **۵** نور که از
 مال بود و لکن از غایب یا از آن رسد عباد و لکن بسبب کارها
 از بارزکی در میان باشد و نیز دلیل که از کمال توجه نیست که چون
 هر یک و بنده و لکن از نور در آن رسد و بنده و بنده و بنده و بنده
 مرفون که از بنده مانده بهر از غایب در جاست یا در حاکم که در
 میان کماله مانده بهر از نقطه ارضی در خانه **۳** مظهری بود و دلیل
 که کارها و مظهری بود و لکن از نور در آن رسد و بنده و بنده و بنده
 در آن در آن مظهری بود که بسبب جرات و مظهری بود و لکن از نور در آن رسد

ساکتی دهد کارها و لیکن در خانه ایش است و اما بلیغ نقطه های
دیگر درین خانه این نقطه ساکن تر بود و بی بر بود الا فی این نقطه
عکس بود که تعلقی نکند چون ایش نقطه چون ایش و هوا لیکن بشمار کند
کتابها را و اما ایش از لحاظ دارد و چون یکی به اندر خطای بود و کج حال
او را بهتر کند که غیر فعل شکل دارد در خود و اما اگر نقطه ارض در خانه
شهری که کند بر کزگان و بر زیر دشت و غلخانه و حیوان که کند
و در زان و بکوزان و کمرش و دلیل بود بر سر زوالت کند بر
بند و زنده ان کتون اگر چه در این خانه خانه رسد و کس کند
برینکوبی بقدر دلالت ان جوهر را که در خانه و مقام مع ساد
نرمه در طبع اما در طلب بقصه صور سانه اگر چه در تر سانه
اما بر آید و اگر چه کار کند که به ندری تعلقی دارد اما اگر چه
در بعضی از دیکه نیت در دهر و از این که و کشته و حبس
و اطلاق باین خانه تعلقی دارد و همین بود اگر چه بود و کشته
بمنطقه اگر قدر ان کرد و اگر در خانه شهر بود دلالت کند بر
زنان که در و بر کجانه اما هوا و غلخانه که در و غلخانه
ساکتی نشد باینکه و این نقطه در این خانه ساکن بود و

دیفقا

ضعیف کرد و در دشت بود در سنگ و خانه دیمت بود در
اما دلیل کند بر کانی و ناهنجار کند و در و بر شکر دانست و خلق
نقطه بود و خانه نکند و فصل در زان دلیل خط بود و از این
بمقتدر بر سر او دلیل کند و در دشت در در بود و غلخانه
ز زان و وف در هوا و بر غلخانه و در دشت و آب سیاه
دلیل کند بر آسمانی شهر در خانه و کشته دلیل بود بر کوفه و حقوق
و انقلاب و زکار و کشته و کشته و کشته و کشته و کشته
که بر نور و غلخانه ماتی که در همین ظاهر بود و مردم را از ان فساد
بود و دیگر صیوان از ان شکل و زان صورت ملا دارد و اگر کندی بر بود
تا دلیل یافت که دلیل کند بر کندی و زمین و انقلاب است که کندی بر کندی
بر و زنی است اما شوان که کشته است و در این شهر و با خوار
اما انان باید و در خانه ملا کند اما اگر در خانه شهر کند که خانه خلین
او است دلیل کند بر زاهدان و مردمان بر هر کار از هر دین و ملت
و لیکن بر کشته در جهان و دلیل بر سر بود از و کشته اند که
نقطه خاک را در بر خانه مقام صاحب ملک و انتزاع اما بر کشته
دلیل بر سر دارد و کشته اند که مقام کوبشها و بر کشته اند که و موافق

و از اعضا آن با و مقعد در یک است و خانه فنا و عدم را و حکم برین انقضای
 بدو رسد و ای لا یقین است و در در عالم دلیل کمتر بر ظاهر کشف دین
 ملت دین نیگویند و در جاده و راه و از آنان نیز دلیل کند و
 دانایان حکما و قدما و علما و فخر و حرکات و معنیات و مسکینا
 بی قیمت سیاه ضعیف تر دلیل کتب بر زمین بایل و جسم و زنجیر و
 و کلمات اما چون عالمی و غیب و از خانه آینه و دلیل کتب را
 هیچ حال کنی از فوق و خالی بنام که این خانه و تقطیع رفیق و حق
 دلیل است بر یکی و مساوی است به آنکه خانه و در هر عدم و حرکت
 که از شرق میانه آسمان است و در کرد و در زیر لاده تا لب و لایحه
 بود و دلیل لبیب فکر مای براف و دلیل است به این آیه است
 برین حلیج و دلیل بکند الا یرید و آن نیز از خلل خالی بنام و
 زیرا که از این قیاس می رود البته نیگو احاطه کثره خالی بنام

والله اعلم بالصواب

تمت بحمد الله تعالی

الربیع الثانی
 مظهر
 سنه
 ۱۲۱۱